

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آه از این راه

خاطرات و مبارزات
آیت الله شیخ محمد خالصی زاده
(۱۲۷۰ش - ۱۳۴۲ش)

ترجمه و بازپژوهی
علی شمس



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

زمستان ۱۳۹۷

شمس، علی، ۱۳۴۰.
فی سبیل الله سیره ذاتیه و مذاکرات جهادیه للفقیه المجاهد الامام الشیخ محمد الخالصی قدس سره (۱۸۹۱-۱۹۶۳)
فارسی.
آه از این راه: خاطرات و مبارزات آیت الله شیخ محمد خالصی زاده / ترجمه و بازپژوهی علی شمس
تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۹۷.
۵۷۶ ص.: مصور.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۴۳-۹-۵۰۰۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
زندگی نامه و خاطرات جهادی شیخ محمد خالصی زاده
خالصی، محمد، ۱۲۷۰ ش - ۱۳۴۲ ش.
مجتهدان و علما -- عراق -- سرگذشتنامه

Ulama--Iraq--Biography

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۹۵۵/۰۸۲۲۰۹۲

۱۳۹۷ ۹۰۴۱ ف ۲ خ ۱۵۳/۵ BP

۵۵۶۹۲۳۵

کتابخانه ملی ایران



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

آدرس تهران، خیابان شریعتی، خیابان شهید دستگردی، نبش شهید گوی آبادی، پ ۷۵
تلفن: ۲۶۷۰۵۰۸۵ و ۲۶۷۰۵۰۷۵

آه از این راه

خاطرات و مبارزات
آیت الله شیخ محمد خالصی زاده
(۱۲۷۰ ش - ۱۳۴۲ ش)
ترجمه و بازپژوهی: علی شمس

زمستان ۱۳۹۷

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۴۳-۹-۵۰۰۰۰۰

قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان

کلیه حقوق ناشر و مؤلف محفوظ است

info@ir-psri.com

www.psri.ir

فهرست مطالب

اشاره ۱ / یادداشت مترجم ۳ / مقدمه مؤلف ۶

فصل اول // پرورش، تحصیل و مبانی فکری زیر نظر مرجعیت دینی..... ۱۰
سال و محل تولد ۱۰ / نخستین احساس ۱۰ / پس از مکتب‌خانه ۱۱ / کج‌فهمی بزرگ ۱۳
نخستین مناظره‌ام با تبلیغ‌گران پروتستان آمریکایی ۱۵ / تصحیح کج‌فهمی‌ها ۱۷ / قوی‌ترین
انگیزه‌هایم برای کسب دانش ۲۱ / تحصیلات، تألیفات و کارهایم ۲۲ / درس طلبگی ۲۲
تألیف‌ها و تدریس‌هایم ۲۴ / کارهایم ۳۹

فصل دویم // وقایع جهاد مسلحانه علیه انگلیس‌ها..... ۴۰
تندبادهایی که بر جهان اسلام وزید ۴۰ / چکیده رویدادهای ایران و عثمانی تا شروع جنگ
[اول] جهانی ۴۲ / وصیت ۴۹ / رویدادهای عثمانی تا جنگ [اول] جهانی ۴۹ / وصیت ۵۲
شرکت در جنگ [اول] جهانی ۵۳ / آمادگی برای سفر به بصره ۵۵ / سفر به بصره ۵۶
در بین راه ۵۸ / ملاحظه ۶۲ / در میدان جنگ ۶۴ / سقوط قرنه ۶۶ / بازگشت به عماره ۶۷
در عماره ۶۸ / مکاتبه با قبایل ۷۰ / ورود پیاپی قبایل و آمدن علمای نجف ۷۰ / پیشروی
فرمانده ۷۱ / تمرین نظامی در عماره ۷۱ / جمع‌آوری سلاح‌های به یغما رفته ۷۲ / عزل
جاوید پاشا و منصوب شدن سلیمان عسکری ۷۲ / استقبال از سلیمان عسکری ۷۳
تصمیم به محاصره بصره از سه طرف ۷۴ / ترتیب نیرو در آن سه جبهه ۷۷ / نخستین جنگ
سلیمان عسکری و مجروح شدنش ۷۸ / سفر به اهواز ۷۹ / وصف هور ۸۱ / از بستان تا
آبگیر الدعی ۸۳ / جنگ در اهواز ۸۷ / خلاصه آنچه در اهواز گذشت ۸۹ / حادثه الشعیبه و

خودکشی سلیمان عسکری ۹۰/ بازگشت به عماره ۹۲/ اشغال عماره به دست انگلیس‌ها ۹۴/ از عماره تا کوت ۹۷/ شنیده‌ها و کارهایم در کوت ۹۸/ از کوت به عماره و بازگشت به کوت ۱۰۱/ آمادگی سفر به ایران ۱۰۴/ جنگ اول کوت و تصرف شهر به دست انگلیس‌ها ۱۰۵/ دیدار با نورالدین‌بک در مدائن ۱۰۵/ جنگ مدائن و شکست انگلیس‌ها ۱۰۷/ محاصره کوت و اسارت انگلیس‌ها ۱۰۸/ اعزام نیرو از کوت به ایران ۱۰۹

بدرفتاری با اهالی حله ۱۰۹/ استیلاي انگلیس‌ها بر بغداد ۱۱۰/ عقب‌نشینی نیروها از ایران ۱۱۱/ خلاصه آنچه در این مدت از مسلمانان دیدم ۱۱۲/ فرار از بغداد ۱۱۴/ کمبود شدید بُنه و ارزاق ۱۱۵/ توقف در زمین‌های عنبیه ۱۱۶/ رفتن به قرارگاه سپاه عثمانی ۱۱۸/ از قره‌تپه به موصل ۱۱۸/ اقامت در موصل ۱۲۱/ حمله ارمنیان به ارومیه و سلماس ۱۲۳/ جنگ جهانی و مهاجرت ایرانیان ۱۲۴/ حمله عثمانی به بادکوبه، دیگر نقاط قفقاز، ایران، و سایر جاها ۱۲۷/ اسیران ارمنی ۱۲۹/ زنان و کودکان اهل حله ۱۲۹/ بیک بغداد ۱۳۰/ هیأت سنچار ۱۳۰

آمدن چند تن از سران قبایل عراق به موصل ۱۳۰/ دو نفر بیک نجف ۱۳۱/ جاسوسان انگلیس ۱۳۳/ فرستادن بیک به بغداد و حومه آن ۱۳۳/ نامه‌نگاری با پدرم که در کاظمین بود ۱۳۴/ ملاقات با شیخ محمود برزنجی نوّه کاک احمد الشیخ ۱۳۴/ اثر شرکت آمریکا در جنگ ۱۳۵/ گرسنگی و آنفولانزا ۱۳۵/ شیوع بیماری‌های مقاربتی در میان افسران عثمانی ۱۳۶/ مرگ دو سلطان عثمانی ۱۳۷/ حمله به فلسطین ۱۳۷/ هجوم متفقین به آستانه ۱۳۸

پیشروی نیروهای انگلیسی به سوی موصل ۱۳۸/ خروج ما از موصل و تخلیه شهر ۱۳۸/ بازگشت به موصل ۱۳۹/ برقراری آتش‌بس ۱۳۹/ اشغال موصل به دست انگلیس ۱۳۹/ بازگشت به کاظمین ۱۴۰/ ملاقات با حاکم انگلیسی کاظمین ۱۴۰/ خسارت‌های مسلمانان در جنگ جهانی [اول] ۱۴۱/ خشم عراقیان بر انگلیس ۱۴۳

فصل سیّم // انقلاب ۱۹۲۰م عراق علیه انگلیس به رهبری مرجعیت دینی..... ۱۴۴

مقدمات نهضت عراق ۱۴۴/ [طراحی آقایان خالصی و شیرازی برای انقلاب عراق] ۱۴۴

نهضت مبارک عراق ۱۴۶/ پایان جنبش مسلحانه با وعده‌های انگلیس‌ها ۱۵۴/ آمدن فیصل به عراق و بیعت با وی ۱۵۹/ [حمله وهابیان به غرب فرات] ۱۷۰/ [تأسیس حزب الوطنی] ۱۷۵/ [جلسه مخفیانه در کاظمین با ولیعهد ایران] ۱۷۵/ حاکم نظامی انگلیسی

اخطار کرد که عراق را ترک کنم ۱۷۶/ وصیت ۱۷۷

فصل چهارم // مبارزه و اصلاح طلبی در ایران..... ۱۷۹

سفر به ایران ۱۷۹ / ایران بعد از جنگ جهانی [اول] و نهضت عراق ۱۸۰ / خلاصه حوادث ایران پس از جنگ جهانی [اول] ۱۸۲ / نامه‌ای محرمانه و مهم در افشای ماهیت رضاخان [۱۸۶ / زندگی‌نامه رضاخان از زبان خودش ۱۹۴ / از کرمانشاه به تهران و خراسان، و باز به تهران ۱۹۸ / ورودم به کرمانشاه ۱۹۹ / از کرمانشاه به همدان ۲۰۰ / ورود شبانه‌ام به تهران ۲۰۳ / سفر به مشهد برای زیارت امام رضا (ع) ۲۰۷ / ماجرایم در تهران ۲۱۱ / این مدت در عراق چه گذشت ۲۱۹ / آمدن فرستاده فیصل به تهران ۲۲۰ / بازداشت و تبعید پدرم و یارانش ۲۲۱ / حوادث عراق پس از تبعید پدرم ۲۲۴ / آنچه در ایران پس از تبعید پدرم بر ما گذشت ۲۲۶ / اهانت به علما و ناامید کردن و ترساندن‌شان تا به عراق برگردند ۲۳۱ / سقوط کابینه مشیرالدوله و تشکیل کابینه رضاخان ۲۳۳ / بزرگ‌ترین تظاهراتی که در تهران برپا شد ۲۳۴ / سفر احمدشاه و آنچه در این ماجرا بر ما گذشت ۲۳۷ / اختلاف پدرم با علمایی که از عراق آمده بودند ۲۳۹ / حرکت پدرم به سوی خراسان ۲۴۰ / بازگشت بقیه علما به عراق ۲۴۱ / شمه‌ای از ناسازگاری انگلیس‌ها در ایران با ما ۲۴۲ / دعوت به ملی‌گرایی و نژادپرستی ۲۴۴ / نیرنگ انگلیس با روس‌های بلشویک ۲۴۶ / تیراندازی انگلیس‌ها به پدرم در بوشهر ۲۴۸ / تعطیل شدن تجمعات تهران ۲۵۰ / طرح جمهوریت در ایران و هدف آن ۲۵۱ / درافتادن با جمهوری رضاخانی ۲۵۸ / [قتل ماژور ایمبری] ۲۷۱ / سرگذشتان در خراسان و شهادت پدرم ۲۷۶ / [فتوای تحریم عید نوروز] ۲۷۷ / [تلگرام هشدار به خزعل] ۲۷۸ / تلگرام کمک خواهی شریف حسین ۲۷۹ / [تحریم انتخابات مجلس عراق] ۲۸۰ / [تغییر امیرلشکر شرق] ۲۸۲ / [پیغام رضاخان] ۲۸۲ / [پیشنهاد انگلیسی و رد قاطعانه] ۲۸۳ / [دیدار با والی هرات در مشهد] ۲۸۹ / [مهیا شدن برای بازگشت به عراق] ۲۸۹ / [حادثه شهادت پدرم] ۲۹۰ / وصیت ۲۹۵ / اقامتم در مشهد ۳۰۱ / اقامتم در تهران ۳۰۲ / تأسیس حزب سیاسی و غیرعلنی ضد اجنبی] ۳۰۳ / [اتهام برخی افسران به توطئه علیه شاه] ۳۰۵ / [دیدار پادشاه افغانستان از تهران] ۳۰۶ / [کوشش برای مرمت بقیع در مدینه منوره] ۳۰۶ / [لغو مصونیت قضائی بیگانگان] ۳۰۷ / [درافتادن شاه با علمای دین و شریعت اسلام] ۳۰۷ / [موقوفات اوین و تحریک افکار عمومی] ۳۰۹ / [مخالفت با معاهده جدید عراق و انگلیس در سال ۱۹۲۷م] ۳۱۲ / توقیف اموال و بازداشت و حبس و تبعیدم ۳۱۳ / ماجرای زندان و مشقت‌هایش ۳۱۶ / [توصیف زندان قصر] ۳۱۷ / فرار زندانیان ۳۲۲ / تبعید شدنم به

تویسرکان و نهاوند ۳۲۲/ سفر به عراق ۳۲۶/ تبعید دوباره ام از عراق به ایران ۳۲۹/ از مرز خسروی تا نهاوند ۳۳۴/ وصیت ۳۳۹/ صفحه‌های سفید ۳۴۶/ [همسر نهاوندی‌ام پسری به دنیا آورد] ۳۴۶/ [احضار تیمورتاش و دیبا به دادگاه] ۳۴۶/ [بدحال شدن نوزاد] ۳۴۸/ [محکوم به حبس شدن رئیس محاسبات دربار] ۳۴۸/ [وفات طفل شیرخوار] ۳۴۸/ [حکم دادگاه در مورد تیمورتاش وزیر دربار] ۳۴۸/ [خبر پیوستن عراق به جامعه ملل] ۳۴۹/ [لغو امتیاز نفتی داری] ۳۵۰/ [حکم دادگاه استیناف درباره دیبا] ۳۵۲/ [سفر فیصل به لندن] ۳۵۳/ [دادخواست دیگر علیه تیمورتاش] ۳۵۳/ [چرا شاه وزیر دربارش را غضب کرد؟] ۳۵۳/ [نظردهی جامعه ملل درباره اختلاف ایران و انگلیس] ۳۵۴/ [تمدید امتیاز نفتی انگلستان] ۳۵۵/ [خبر مرگ فیصل] ۳۵۵/ [تأیید خبر مرگ فیصل] ۳۵۶/ [نامه‌ای به پادشاه عراق ملک غازی اول به مناسبت تاجگذاری‌اش] ۳۶۱/ [تشدید بیماری‌ام و نداشتن دوا و غذا] ۳۶۵/ [دیدار با مفتش وزارت عدلیه] ۳۶۶/ [مناظره با زکفر آمریکایی و ایستادگی در برابر مبلغان مسیحی] ۳۶۶/ [منبر رفتن در مسجد نهاوند] ۳۶۸/ [اقامه نماز جمعه و تألیف رساله در وجوب آن] ۳۶۸/ [خبر مرگ تیمورتاش] ۳۶۹/ [فرارسیدن ماه رجب سال ۱۳۵۲ هـ ق] ۳۶۹/ [منبرم در شب مبعث] ۳۷۰/ [خبر مرگ پادشاه افغانستان] ۳۷۱/ [خبر مرگ ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس] ۳۷۱/ وصیت ۳۷۱/ [گشت و گذاری در دهات نهاوند] ۳۷۳/ [بازگشت به نهاوند] ۳۷۳/ [اثر حوادث فلسطین بر نهاوند] ۳۷۴/ [ازسرگیری حبس خانگی‌ام به دستور رئیس نظمیّه] ۳۷۴/ [تعیین سید سجادی برای امامت نماز جماعت مسجد] ۳۷۵/ [نامه به شاه ایران درباره ظلم نظمیّه] ۳۷۶/ [امر به آرامش] ۳۷۶/ [شب نیمه شعبان] ۳۷۶/ [شب شانزدهم شعبان] ۳۷۷/ [اجازه خواستن از نظمیّه برای اقامه نماز جمعه] ۳۷۷/ [نامه به رئیس کل نظمیّه] ۳۷۷/ [آخرین سطرهایی که در تبعید نوشت] ۳۷۸/ صفحه‌های سپید ۳۷۸/ بینایی‌ام را از دست دادم ۳۷۸/ نشر تعالیم اسلام و اقامه شعایر در نهاوند ۳۸۰/ سخت‌گیری شدید بر من در نهاوند ۳۸۰/ انتقالم به تویسرکان ۳۸۰/ ازدواج‌هایم در نهاوند و تویسرکان ۳۸۱/ دو پسر دیگرمان ۳۸۳/ تمام فرزندانم ۳۸۴/ اقامت مجدد در تویسرکان ۳۸۵/ مرمت مساجد ۳۸۵/ مدرسه علمیه زنگنه ۳۸۵/ هیأت علمی ۳۸۶/ سرکشی به روستاهای تویسرکان ۳۸۶/ سرکان ۳۸۶/ بدعت و هوس‌بازی به اسم دین ۳۸۸/ شیخیه ۳۸۹/ نماز جمعه ۳۹۰/ حوادث نماز جمعه ۳۹۰/ [ماجرای تعیین امام جمعه تهران] ۳۹۳/ نفت ۳۹۶/ فاجعه خراسان و شیخ بهلول ۳۹۷/ [پایان تبعید در

کاشان و بازگشت به تهران] ۳۹۷/ همدستی شاه با حزب توده و چند نفر آخوندنما ۳۹۸
 در برابر تبلیغ گران شاه و حزب توده ۴۰۰/ [پرتقال فروش‌ها] ۴۰۳/ حزب اراده ملی ۴۰۵
 پیدا شدن آرامشی در دل مسلمانان ۴۰۷/ اعزام نیرو به آذربایجان ۴۰۷/ برکناری ساعد
 و رئیس‌الوزرائی قوام‌السلطنه ۴۰۸/ موضع من در قبال این حوادث ۴۰۹/ حجاب زن در
 اسلام ۴۱۳/ [در مجلس ختم مادرم] ۴۱۴/ [احمد کسروی] ۴۱۴/ [سیدحسین امامی] ۴۱۵
 [تحریک حسین امامی به کشتن من] ۴۱۵/ [عیادت از آقای بروجردی] ۴۱۶/ [وفات
 آقا سید ابوالحسن اصفهانی] ۴۱۷/ [وفات حاج آقا حسین قمی] ۴۱۷/ [مرجعیت آقای
 بروجردی] ۴۱۸/ [بگومگوهایم با آقای بروجردی] ۴۱۹/ توضیح ۴۲۰/ آنچه در تهران
 دیدم ۴۲۲/ وفات امام جمعه تهران ۴۲۴/ تعیین امام جمعه جدید ۴۲۴/ نخستین نماز
 امام جمعه جدید ۴۲۶/ شاه و نماز جمعه ۴۲۶/ [تأسیس و اقامه نماز جمعه در ری] ۴۲۷
 تحریک صاحبخانه و دیگران ۴۲۷/ جامعه برادران اسلامی ۴۲۸/ مسجد چاله حصار ۴۲۸
 کتاب حقیقت حجاب در اسلام ۴۳۰/ فشار شاه بر قوام‌السلطنه ۴۳۱/ رفتن به یزد ۴۳۲
 ورود به یزد ۴۳۴/ کوتاه سخنی درباره یزد و اهالی اش ۴۳۵/ خلاصه آنچه در یزد بر من گذشت
 ۴۳۷/ دعوت از تجار و ملاکین ۴۳۷/ گفت‌وگو با رئیس شهربانی یزد ۴۳۸/ مرمت مسجد
 ملا اسماعیل ۴۳۹/ مرمت مصلاهی یزد ۴۳۹/ مسجد ریگ ۴۴۰/ مسجد میرچخماق ۴۴۰/ سفر
 به طبس ۴۴۴/ سایر مساجد و مدارس ۴۴۶/ مسجد جمعه و نماز جمعه ۴۴۶/ یهودیان یزد
 ۴۴۸/ شیخیه ۴۴۹/ باییت و بهائیت ۴۵۰/ شهرتفت و مسأله باییت و بهائیت ۴۵۱/ زرتشتیان
 یزد ۴۵۸/ سفر به کرمان ۴۵۹/ آنچه در رفسنجان گذشت ۴۶۰/ جنازه رضاخان پهلوی ۴۶۱
 ماده تاریخ مقبره رضاشاه پهلوی ۴۶۲/ رقابت دو نامزد انتخابات مجلس در یزد ۴۶۸/ تحرک
 زرتشتیان هند برای کمک به زرتشتیان ایران ۴۶۹/ ترور شاه در تهران ۴۷۰/ اعزام نیروی
 ارتش به یزد ۴۷۱/ حقه رئیس دادگستری یزد ۴۷۱/ احضار رئیس شهربانی یزد به تهران ۴۷۱
 وضعیت عمومی در یزد ۴۷۲/ بیماری و فوت پسر حسین ۴۷۲/ اجرای توطئه اخراج
 من از یزد ۴۷۳/ در اداره شهربانی ۴۷۴/ تظاهرات در یزد ۴۷۴/ ابلاغ قرار دیوان عالی
 کشور ۴۷۵/ [اخراج من از یزد به تهران] ۴۷۵/ در زندان دادگستری ۴۷۶/ دوباره در
 زندان دادگستری ۴۷۷/ خبرهای مجلس شورای ملی ۴۷۸/ خروج از زندان ۴۷۸/ در منزل
 صرافزاده ۴۷۹/ مژده تولد پسر هادی در یزد ۴۷۹/ انتقال به منزل حسین علی‌تهرانیان ۴۷۹
 میان یزد و قم و تهران ۴۸۰/ در منزل میرزا حسین علی‌تهرانیان ۴۸۲/ عماله به سرها و

منبریان ۴۸۲ / جنازه رضا پهلوی ۴۸۴ / آمدن بچه‌ها و مادرشان از یزد به تهران ۴۸۵
خروج از تهران و رفتن به شهرهای دیگر ۴۸۵ / ممانعت از رفتنم به نهاوند ۴۸۶ / بازگشت
به تهران ۴۸۶ / آمدن عبداللّه و دکتر محمدفاضل الجمالی به تهران ۴۸۸ / آنچه در ایران
پشت سر نهادم ۴۹۰ / ملت ایران ۴۹۰ / رجال ایران ۴۹۲ / ژرفای اندوهم در مرز ایران ۴۹۴

فصل پنجم // بازگشت به عراق و ساختن جامعه عراق ۴۹۷

ورود به عراق ۴۹۷ / منزلمان در کاظمین ۴۹۷ / مدرسه ۴۹۸ / مسجد ۴۹۸ / هیأت‌هایی که
به دیدارم آمدند ۴۹۹ / جمهوریت در عراق ۵۰۶ / خیانت‌های خاندان هاشمی ۵۱۳ / فنای
آن نسل خبیث ۵۱۴ / کسانی که در تبعید و قتل پدرم دست داشتند ۵۱۶ / خلاصه حوادث
پس از انقلاب عراق و اعلان جمهوریت ۵۲۰ / پیمان بغداد و اتحاد عربی ۵۲۱ / پیمان
بغداد ۵۲۱

فهرست اعلام // ۵۲۳

اشاره

پس از انتشار خاطرات آیت‌الله شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء (ره) با عنوان بن‌بند سرگذشت‌م و استقبال اهل نظر، موسسه به توصیه یکی از بزرگان اهل تاریخ، ترجمه خاطرات مرحوم آیت‌الله شیخ محمد خالصی‌زاده را در برنامه خود قرار داد. این خاطرات که از سوی «مرکز اسناد امام خالصی» در لبنان و به زبان عربی منتشر گردیده است. از طریق آقای اسلام دباغ در اختیار موسسه قرار گرفت و با همت فاضل ارجمند جناب آقای علی شمس متن چاپ شده با متن دست‌نویس مقابله و سپس ترجمه شد و در مورد وقایع و رویدادهای مندرج در کتاب توضیحاتی به شکل پاورقی ارائه گردید.

نیمی از کتاب مربوط به اوضاع بین‌النهرین مقارن با جنگ اول جهانی و اشغال آن به دست انگلیس، فروپاشی دولت عثمانی، بر کشیدن ملک فیصل به وسیله اشغال‌گران و تأسیس کشور عراق و همچنین کودتای ضد سلطنتی عبدالکریم قاسم و اعلام جمهوریت و حوادث پس از آن تا سال ۱۳۴۲ شمسی می‌باشد.

و نیمی دیگر، خاطرات مربوط به دوران تبعید ایشان به همراه پدرش آیت‌الله شیخ محمد مهدی خالصی (ره) و تعدادی دیگر از علمای مجاهد عراق به ایران به هنگام سقوط قاجار و روی کار آوردن رضاخان به دست انگلیسی‌ها و اوضاع ایران تا پایان جنگ جهانی دوم و بر کشیدن محمدرضا پهلوی و بالاخره بازگشت ایشان به عراق در ۱۳۲۹ تا ۱۳۴۲ است.

مجاهدات شجاعانه این انقلابی بی‌قرار و سلحشور در حمایت از دولت عثمانی، مقابله با اشغال‌گری و جنایات انگلیس، رودررویی مسلحانه با انگلیسی‌ها در بین‌النهرین و خوزستان، شوراندن مردم و عشایر بین‌النهرین و ایران در آن دوران سخت و طاقت‌فرسا، پایمردی در جبهه‌های جنگ، دست و پنجه نرم کردن با قحطی تحمیلی انگلیس در دو کشور عراق و ایران و بالاخره ایستادگی در برابر حاکم دست‌نشانده اشغال‌گران، ستودنی و مایه افتخار عالمان شیعی

است. در شرایطی که دولت‌های اسلامی و عالمان سنی در عراق و سایر بلاد اسلامی دولت سنی عثمانی را تنها گذاردند و از انگلیس کافر و متجاوز حمایت نمودند، مراجع تقلید شیعه بدون توجه به اختلافات مذهبی، یکپارچه در دفاع از بلاد اسلامی در برابر متجاوز بپاخاستند. استواری توأم با بصیرت و هوشمندی سیاسی این مجاهد خستگی‌ناپذیر پس از تبعید، و تأثیر او بر اوضاع سیاسی - اجتماعی جامعه ایران، رجال دینی و سیاسی، مطبوعات و احزاب و رنج‌های بی‌شمار و داغ و دردهای متوالی در زندان و تبعید، او را تا مرز شهادت کشانید اما دست از امر به معروف و نهی از منکر و جهاد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی نکشید و خواب از چشم سفارت انگلیس و پهلوی‌ها (پدر و پسر) ریود و آنان را لحظه‌ای آرام نگذاشت. درک روحیه انقلابی و گلایه‌های او از حوزه‌های علمیه و انتظاراتش از مراجع و رجال دینی، خاصه هم‌زمانش، دشوار نیست و لذا باید از برخی تندروی‌ها در تعابیر بیانی و قلمی او چشم پوشید. کسانی که شرایط مبارزه در رژیم پهلوی را آزموده‌اند این واقعیت را بیشتر تصدیق می‌کنند. در انتشار خاطرات مرحوم خالصی‌زاده، هدف موسسه ارائه تصویری از جنایات انگلیس اشغالگر و ستم‌گری‌های دست‌نشانده‌گانش در ایران و عراق از پنجره خاطرات مؤلف بوده است. لذا ذکر جزئیاتی از اوضاع سیاسی اجتماعی عراق، افکار و عقاید مؤلف، مکاتبات و سخنرانی‌ها، بیانیه‌ها و اشعار و ... خارج از مجال مورد نظر و اهداف موسسه بود و به هرآنچه که متناسب با نیاز مخاطب ایرانی بود بسنده شد و از تطویل اجتناب گردید ولی همین بخش‌های محذوف نیز در وبگاه مؤسسه <http://psri.ir/kh>، بدون کم و کاست موجود است و در داخل متن کتاب حاضر نیز در محل مربوطه به آدرس فوق ارجاع داده شده است. در پایان باید یاد کنیم از زحمات مترجم محترم که کتاب را بسیار روان و شیوا ترجمه کردند و هر جا که لازم بوده است، به اسناد و مدارک مراجعه کرده و پیچیدگی‌ها را باز و ابهام‌ها را برطرف نموده و بر غنای کتاب افزوده‌اند.

موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

یادداشت مترجم

خاندان خالصی‌زاده از قبیله‌ی مشهور بنی‌أسد برخاسته و به علی‌بن‌مظاهر اُسدی نَسَب می‌رسانند که از شهیدان کربلاست. شیخ‌محمد در بیت فقاقت بزرگ شد و از جوانی به جهاد و اجتهاد گروید. در خاطراتش می‌خوانید که با شروع جنگ اول جهانی از بغداد روانه‌ی جنوب عراق شد تا به نبرد انگلیس‌های متجاوز برود. سر از هورهای جنوب ایران و اهواز هم درآورد. منزل به منزل در کنار مردم عراق و قشون عثمانی، جلوی اشغالگران، مقاومت کرد و با خطبه‌های گیرایش همه را به جهاد فراخواند. اواخر جنگ اول جهانی، عثمانی‌ها سپر انداختند. عراق به اشغال انگلیس درآمد. عراقیان به فتوای مراجع تقلید انقلاب کردند و استقلال خواستند. شیخ جوان در ماجرای استقلال‌خواهی عراقیان نیز آرام و قرار نداشت و مبارزه‌ای بی‌امان با انگلیس‌ها کرد. وقتی فیصل‌بن‌حسین هاشمی، به اراده و اداره‌ی انگلیس‌ها، پادشاه عراق شد، خالصی‌زاده را به ایران تبعید کرد. شیخ آمد که برای رها کردن عراق از دست انگلیس‌ها و فیصل، مددی از دولت و مردم ایران بخواهد ولی دید آسمان اینجا نیز همان رنگ است. مردم ایران را هم سخت گرفتار ستم و نیرنگ انگلیس و دست‌نشانده‌گانش یافت. همین‌جا آستین برای مبارزه‌ای بالا زد که می‌خواست در عراق با انگلیس‌ها کند. بقول سعدی:

شد غلامی که آبِ جوی آرَد آبِ جوی آمد و غلام بپُرد!

راه مبارزه را که از جوانی به فتوای پدرش و میرزای شیرازی شروع کرده بود، باقی عمر با اجتهاد خویش ادامه داد. راهی که از پیچ‌وخم غربت، حبس، تبعید، فقر، حرمان، رنج و مصیبت گذشت. آه از این راه!

نوشتن خاطرات را هنگامی آغاز کرد که به تبعیدگاهش در توپسرکان رسید. سرگذشت‌هایی از ادوار عمرش با وصیتی در انتهای هر گفتار می‌نوشت. در دفترش گاه شرح وقایعی می‌خوانیم که شاید هیچ‌جا نخوانده باشیم. لابه‌لای سرگذشت‌هایش طنزهای بی‌یاد ماندنی هم فراوان است. شیخ بر سر عقیده‌ی دینی و سیاسی خود با عالی و دانی و عارف و عامی درافتاد. رنج‌ها

در این راه برد و ماجراها داشت. شماری از دانشوران دینی و کثیری از سیاسیون، چند نظر فقهی یا سیاسی‌اش را قبول نداشته‌اند و «گفتگوهاست در این راه که جان بگذارد!» گذشته از آنچه ضد انگلیس، کمونیسم، و فرقه‌های ضاله نوشته است، روایت‌ها و قضاوت‌های غالباً صریحش درباره‌ی رویدادها و رجال نیز بسیار خواندنی و گاه شگفت‌انگیز است. شیخ، اهل تعارف نیست و انتقادهای او حتی از خودش چنان رک است که جای چشمداشتی درباره‌ی دیگران نمی‌گذارد.

جلد اول خاطرات را که تمام کرد، آن را به جایی دوردست فرستاد تا پنهانش سازند. بیست‌وپنج سال بعد که به عراق برگشت، خاطره‌نویسی را از سرگرفت و چند جزوه‌ی دیگر نوشت. با فرارسیدن دهه‌ی ۱۳۴۰ش، طول و تفصیل را کنار گذاشت و یادداشت‌های روزانه‌ی کوتاهی می‌نوشت. صفحات اخیر دفتر به‌خط خودش نیست چون اواخر عمر، چشمانش نمی‌دید و خاطراتش را املا می‌کرد و اطرافیان می‌نوشتند.

دست‌نوشته‌هایش در عراق رخصت نشر نیافت. پس از وفاتش هم، بازماندگان گرچه کوشیدند اما موفق به نشر آن نشدند. سال ۱۳۵۹ش پس از آن‌که اکثر اعضای خاندان خالصی ناگزیر از ترک عراق شده بودند، مأموران بعثی به حوزه‌ی علمیه‌ی آیه‌الله خالصی در کاظمین ریخته‌اوراق و مدارک و مخطوطات را توقیف می‌کنند. خاطرات شیخ محمد خالصی‌زاده نیز میان همان‌ها بوده است.

سال ۱۳۶۷ش چند برگ از دست‌نوشته‌های شیخ در آرشیوی پیدا شد که مخطوطات عراقی در آنجا نگهداری می‌شد؛ ولی مسئولان وقت، اجازه‌ی تصویر برداری ندادند. از بخش اول و مهم‌تر خاطرات نیز که به‌خط مؤلف بود همچنان خبری نشد. سال ۱۳۸۷ش تصویربرداری از چند جزوه‌ی دست‌نویس شیخ میسر گشت. کاوش برای یافتن بخش اول خاطراتش همچنان ادامه داشت تا سال ۱۳۸۸ش که در محله‌ی سوق السرای بغداد، میان بساط دست‌فروشی کنار پیاده‌رو، آن دفتر پیدا شد. گویا پس از سقوط رژیم بعث و به‌یغما رفتن تمام اسناد و مدارک آرشیوهای دولتی و ملی عراق، هرکه هرچه برده بود را کنار خیابان تبدیل به دینار می‌کرد!

تدوین متن عربی را آقای دباغ و دیگران، زیر نظر شیخ مهدی خالصی فرزند مؤلف، به انجام رسانده‌اند و سال ۲۰۱۵م در بیروت به چاپ رسیده است.

چند بخش از خاطراتش هنوز هم پیدا نشده که بخشی از آن به اوایل دهه‌ی ۱۳۲۰ش یعنی اواخر سالیان تبعید شیخ به تویسرکان و نهاوند و تمام مدت تبعیدش به کاشان و بخش دیگر

به دهه‌ی ۱۳۳۰ش مربوط می‌شود. خالصی‌زاده در آن برهه دوبار به حج مشرف شده، سری به الأزهر مصر زده، سفری به شمال عراق و لبنان کرده و ارتباط‌های مهمی نیز با دانشوران و اندیشمندان آن سرزمین‌ها داشته است. گویا همین خاطره‌ها را به فارسی هم نوشته بوده که آن نیز گم شده و اثری از آثارش نیست.

اکثر پانوشت‌های متن عربی، فقط خوانندگان عرب را سودمند بود؛ مترجم آنها را ترجمه نکرد و پانوشت‌های دیگری نوشت که خواننده‌ی فارسی را به کار آید ولی چند جا هم از توضیحات آقای دباغ با ذکر نامش استفاده کرد. همچنین توضیحاتی از شیخ مهدی خالصی فرزند مؤلف را با نشانه‌ی (م.م.خ) ترجمه کرد و به کتاب افزود. مراجعاتی نیز به متون تاریخ، ادب و حدیث کرد مگر خواننده‌ی ایرانی را از ابهام یا اوهامی برهاند.

بانیان محترم چاپ عربی این دفتر، خیلی جاها به ملاحظه‌ی خیلی چیزها و بسیار کسان، از درج عبارات یا گفتارهایی چشم پوشیده‌اند ولی صاحب این قلم با رجوع به نسخه‌ی دست‌نویس مؤلف، تمام آن‌ها را باز یافت و به فارسی ترجمه کرد تا به قول بیهقی دبیر: داد این تاریخ به تمامی دهد! ایدون باد.

علی شمس

تهران - ۲۲ خرداد ۱۳۹۷

۲۷ رمضان المبارک ۱۴۳۹

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

و به تقی

ستایش، براننده خداوندی است که بر آفریدگانش مَنّت خلقت نهاد و رزقشان داد. نعمات روی زمین را برایشان آفرید و بینا و شنوای کردار و گفتارشان شد. دنیا را محلّ آزمون و زوال کرد و آخرت را مکان آرامش جاودانی ساخت. آزمون دنیا را برای یاران، خاصان و برگزیدگانش خواست. هر که به درگاهش مقرب تر بود جام بلا بیشترش نوشتند و آنکه را پای طلب در راهش، بیشتر رنجه کرد در بزم رحمتش نزدیک تر نشاند.

آفرین و سلام خدا بر آن امین وحی و آن والای برگزیده و آن همراز حق، محمد مصطفی (ص) که چنان امانت رسالت بر دوش کشید تا پروردگارش راضی شود که اسلام، دین بی نقصان امت او باشد. پیامبری که در این راه آزمون‌های سهمگین داد و در راه معبود رنج بی شمار برد و از قوم خود آزارهای سخت دید چنان که فرمود: «رنج‌های مرا هیچ پیامبری نکشید»^۱. پیوسته از منزل و دیارش رانند و شوکران ستم و اهانت و تهدید نوشتند تا ترک وطن گفت و رخت از زادگاه به هجرت گاه کشید و آن همه آزار عظیم دید و مشقت الیم بر جان گرامی خرید.

پیوسته بر مرکب خطرهایی نشست که گرده کوه از هول آن بگذارد. بدین مشقت، نوع بشر را از جهل و گمراهی رهاوند و به صراط مستقیم کشاند و به مسلک استوار رساند. کسانی که پیش از وی گوشت خشکیده چون چرم می جویدند و آب تیره می آشامیدند،^۲ وقتی پیرو

۱. نک: مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، محمد، تصحیح هاشم رسولی و محمدحسین آشتیانی، قم، علامه، ۱۳۷۹ هـ. ق، ج ۳، ص ۲۴۷

۲. این تعبیر برگرفته از خطبه حضرت زهراء (س) معروف به خطبه فاکیه است که فرمود: و کنتم ... تقاتون القد و تشریون الرنق.

او گشتند و فرمانش را گردن نهادند، پادشاهان مغرب و مشرق عالم شدند. کسانی را به بندگی خدا رهنمون گشت که پیش از وی سنگ و بت می پرستیدند؛ و کسانی را شایسته پاداش فردوس کرد که پیش از وی مستحق عذاب و آتش بودند.

دروود و سلام بر خاندانش که برهان وی برپا داشتند و چنان بر آیینش پای فشردند که سعادت به وجودشان معنا یافت و برای ایشان به کمال آمد. جان سپردن در راه حق عادتشان گشت. شهادت را کرامت الهی شمردند و پیوسته دچار قهر، طرد، تبعید، اسارت و بند اعدا شدند. دشمنان تیغ در میانشان نهاده هر جای جهان یافتند به قتلشان رساندند ولی اینان در دین خود ثابت قدم تر و استوارتر ماندند و آیت تسلیم و رضا در برابر معبود خواندند و در راه خدا سرزنش ملامتگران به چیزی نستاندند. هیبت هیچ ستمگر بر آنان اثر نکرد و تندی هیچ جبار، عزمشان دگر نکرد تا ستون‌های دین استوار ساختند و پرچم‌های مشرکان به زیر انداختند و اراده خداوند به رغم ناخرسندی مشرکان به کرسی نشست که: «يَأْبَىٰ اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^۱ (التوبة/۳۲). درود بر اصحاب او که هنگام سختی یاورش بودند و پرتوی را چراغ راه ساختند که خداوند بر او نازل کرده بود و پس از وی نیز باور دگرگون نکردند. سلام بر آنان که به نیکی‌اش پیروی کردند و درود بر دعوتگران دعوتش تا روز رستاخیز.

و بعد،

این گرفتار مصائب روزگار و جرعه‌نوش حزن و ماتم لیل و نهار و غریق دریای گناهان بی‌شمار، محمد بن محمد مهدی کاظمینی خالصی، که خدایش همراه پدر و مادر بیامرزاد، چنین گوید که وقتی غرق گرداب خوف و خطر گشتم و دست بازیگر، سرنوشتم به نهادن از بلاد ایران فکند، بر آن شدم که مشاهدات مستقیم و دیده‌ها و شنیده‌هایم را در این دفتر بنویسم^۲ که دشمنان چه با اسلام کردند و چه غارت، ستم، سرکوب، ذلت و اهانتی بر

۱. اراده خداوند بر آن است که نور خود به کمال رساند هر چند کافران را خوش نیاید

۲. مؤلف در روزنامه *رعد امروز تهران* (۷ الی ۱۰ آذر ۱۳۲۲) نوشتاری دارد و در آن به این یادداشت‌هایش اشاره کرده است: «...من داخل تمام وقایع بوده‌ام و آنچه را دیده‌ام یا به‌طور قطع حس کرده‌ام می‌نویسم و به‌غیر از محسوساتی که دارم تکیه نمی‌کنم. یادداشت مفصلی به‌شکل کتاب به‌زبان عربی دارم به اسم *ماذا رأيت* و *ماذا سمعت* یعنی چه دیدم و چه شنیدم، مشتمل بر وقایع عالم و بالأخص ممالک اسلامی مانند مملکت عثمانی ... از تاریخ انقلاب دول عثمانی و ایران که خود در سن طفولیت وارد آن بودم و جنگ ترابلس و بالکان و جنگ بین‌المللی اول و حوادث گوناگون سوریه و مصر و ایران در تمام آنها شرکت داشتم تا چندی پس از وقایع

مسلمانان روا داشتند. بنویسم که غریبان - بقول خودشان - متمدن، چه بلاها بر سر شرفیان - به ادعای آنان - جاهل آوردند. مگر کسانی از مسلمانان نوشته‌ام را بخوانند و عبرتی گیرند و بدانند که غریبان چه مهلکه‌ها مهیا ساخته‌اند. نیز غریبان بخوانند و دلسوزی کنند از این جفاها بر امتی که گناهی جز توحید یا پاکی از خارخار شرک نداشته و خطایی جز دعوت به مکارم اخلاق و تمسک به قوانین صالح اجتماعی نکرده است.

گفتم افزون بر اینها حوادثی که در زندگانی شخصی‌ام رخ داده و اندیشه‌های گوناگونی که به خاطرم رسیده را نیز بنویسم و هرچه از کودکی تا وقت نگارش این سطور برآیم پیش آمده و از خاطرم گذشته همه را یاد کنم که توبه‌ای باشد از گناهانم و ابراز ندامتی از بدی‌هایم و حسرت‌نامه‌ای از فرصت سوزی‌هایم که چرا وقت را غنیمت نشمرده‌ام و بر کردار نیک خویش نیفزوده‌ام.

در این نوشتار از شیوه خطابه و اسلوب شاعری پرهیز کردم چون نمی‌خواستم کتابی ادبی بنویسم یا شعر بسرایم؛ بلکه قصدم بیان مشاهدات و دیدگاه‌هایم بود. بدین سبب ساده‌نویسی را از روش خطابه و شعر بهتر دانستم.

نام این دفتر رافی سیل الله نهادم نه بدان جهت که بگویم هرچه کرده‌ام در راه خدا بوده است. مگر می‌شود با این نفس بدفرما و شیفته شهوت، که در بزنگاه‌های هلاکت و گرماگرم جنگ‌ها و ظهور علائم مرگ نیز دست از کشمکش با پاک‌کرداری‌ام برنداشته، چنین ادعایی کنم؟ با این نام‌گذاری بسا می‌خواستم آویخته به ریسمان متین خداوندی و درپیوسته به رسن استوار آسمانی باشم و خود را در شمار جهادگران راه خدا آورم و به او پناه برم تا مرا جزو کسانی گذارد که بدی‌هایشان را به نیکویی بدل می‌سازد. چرا چنین نکنم که او پناهندگانش را ناامید نمی‌کند.

این نوشتار، وصیت‌نامه و خطابم به تمام مسلمین به‌ویژه نزدیکانم و برای اطاعت از امر خداوند است که فرمود: و «أَنْذِرَ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (الشعراء/ ۲۱۴) مگر به کار دنیا و آخرتشان آید و من نیز بهره‌مند از نعمت فرمانبری خدای تعالی باشم که فرمود: «قُوا أَنْفُسَكُمْ

شهریور ۱۳۲۰، این کتاب دارای اسناد رسمی و غیر رسمی و مطالب سودمند دینی و اجتماعی و اخلاقی و امور مهمه دیگری است که به‌واسطه اینکه دست‌های ناپاک به آن نرسد و آن را معدوم ننماید به نقاط دورتری از ایران فرستاده‌ام. اگر این کتاب حاضر بود مطالبی را که می‌خواستم املا کنم با تعیین مکان و زمان و نشانه و سند می‌نوشتم فعلاً که به کتاب دسترسی نیست مختصراً وقایع مقطوعه مشهوده را می‌نویسم... نک: سبأضیاءالدین طباطبایی و فلسطین، آذری شهرضایی، رضا، تهران، ۱۳۸۱، صص ۱۰۶-۱۰۷.

وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وُقُودَهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ^۱ (التحریم ۶۷).

خواسته‌ام از پروردگار آن است که فرزند عزیزتر از جانم، جعفر را نگهدار و در مسیر رضای خود مددکار و رهنما باشد. او بیشترین بهره را از این وصیت ببرد و از همه حریص‌تر در به‌کار بستن اوامری شود که خداوند با زبان مبارک پیامبرش ابلاغ فرموده است. نیز پایدارترین مردم در امر شریعت و پرهیز از منهیات باشد. اگر از این حبس نجات یابم، مدد توفیق در تربیتش را از خدا می‌جویم و اگر دست تقدیر میان من و او جدایی انداخت، شریعت محمدی (ص) برای تربیت و هدایتش بس. و این وصیت من به اوست.

از خوانندگان این سطرها خواهشمندم چنانچه لغزش و اشتباهی دیدند برایم آمرزش خواهند و اگر کردار نیکی از من خواندند و احتمال دادند که هدفم رضای خدا بوده دعا کنند تا پروردگارم آن را بپذیرد.

از خدا می‌خواهم مرا در زمره مجاهدان راه خود شمارد و جزو مخلصانش گذارد و عمری عطایم کند که پرچم‌های دین بگسترانم و ستون‌های دین به استحکام نشانم. دیگر مسألت‌م آن است که به دست من، راه‌گم‌کردگان را هدایت و کافران و ملحدان را ارشاد و عمرم را ختم به شهادت فرماید و با شهیدان و صالحانم برانگیزد و روز رستاخیزم، با پدر و مادر، زیر سایبان رحمتش جای دهد که او بهترین آمرزندگان و مهربان‌ترین مهربانان است.

۱. نگاهبان خود و خانواده خود از آتشی باشید که هیزم آن مردمان [گناهکار] و سنگ‌هایند.